

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت انقلاب اسلامی

سال سیزدهم، شماره ۸۷، پاییز ۱۳۹۸
صفحه ۸۷ تا ۱۱۰

نئومرکانتیلیسم آمریکا، مواضع ج.ا.ا. و نقش قطر در بحران‌های منطقه‌ای در خلیج فارس

شیده شادلو / دانش‌آموخته دکترای روابط بی‌الملل، نویسنده مسئول shideh2018@gmail.com

چکیده

مقاله پیش‌رو به نئومرکانتیلیسم آمریکا، مواضع جمهوری اسلامی ایران و نقش قطر در بحران‌های منطقه‌ای در خلیج فارس با تمرکز بر بحران‌های منطقه‌ای به‌ویژه بحران دیپلماتیک ۲۰۱۷ می‌پردازد. این مقاله بر این فرضیه استوار است که سیاست‌های نئومرکانتیلیسم ایالات متحده عامل اصلی ایجاد بحران‌ها در این منطقه می‌باشد و قطر به‌عنوان شریک منطقه‌ای آمریکا این بحرانها را دامن می‌زند؛ بدون توجه به اینکه کاهش امنیت ملی و منطقه‌ای از تبعات تعقیب چنین سیاستی می‌باشد. این کشور در خلال بحران مذکور دریافت که سیاست‌های امنیتی آمریکا، دارای ماهیتی نئومرکانتیلیستی و فاقد هرگونه وجه امنیت‌زایی در خلیج فارس می‌باشد. قطردر ژوئن ۲۰۱۷ با گرفتار آمدن در محاصره همسایگان عرب و بحران دیپلماتیک، تنها توانست تا حد زیادی از پتانسیل ایران برای رفع ممنوعیت پرواز و تأمین نیازهای اساسی خود بهره ببرد. بر این اساس خروج تدریجی قطر از نقاط بحران خیز مانند سوریه و یمن و گرایش بیشتر به ایران، از ثمرات مواضع اصولی و هشدارهای ایران در قبال سیاست نئومرکانتیلیسم آمریکا در منطقه خلیج فارس می‌باشد. پس در این مقاله از یک سو، بحران دیپلماتیک ۲۰۱۷ نقطه عطفی برای سنجش درستی ادعای آمریکا در مورد ایجاد امنیت در این منطقه محسوب می‌شود و از سوی دیگر بر تلاش‌های ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای مبنی بر همگرایی کشورهای همسایه حول محور "استقرار امنیت در خلیج فارس بدون مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای" صحنه می‌گذارد.

کلیدواژه: نئومرکانتیلیسم، خلیج فارس، گفتمان انقلاب اسلامی ایران، امنیت منطقه‌ای، بحران دیپلماتیک قطر.

تاریخ تأیید ۱۳۹۸/۰۸/۳۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۰۷/۱۸

مقدمه

تحلیل و بررسی درمورد نئومرکانتیلیسم آمریکا، مواضع ج.ا.ا. و نقش قطر در بحران‌های منطقه‌ای در خلیج فارس، در فضای نظام نوین جهانی پس از جنگ سرد و ساختار تک قطبی آن و نیز با توجه به رویکرد رئالیسم از وجوه مختلف حائز اهمیت است. براساس رویکرد رئالیسم تأکید بر منافع ملی و بسط قدرت از یک سو و دغدغه بقا و امنیت از سوی دیگر در کانون این بررسی قرار دارد. اهمیت چندجانبه این موضوع بنابراین دلایل است: اول اینکه این بررسی توجه ما را به اهمیت اقتصادی و استراتژیک خلیج فارس و جایگاه ویژه آن در سیاست خارجی ایالات متحده معطوف می‌سازد. همچنین اهمیت این منطقه پس از فروپاشی کمونیسم و پایان جنگ سرد بیش از پیش نمایان شده است. دومین وجه اهمیت این مطالعه بر تأکید ایالات متحده بر منافع ملی خود بدون در نظر داشتن مصالح و منافع ملی دوستان و متحدانش دلالت دارد. یعنی زمانی که این ابرقدرت، کوچکترین خللی را در تأمین این منافع احساس کند، از هیچ اقدامی - ولو اقدامات ماکیاویستی - حتی در برابر متحدانش چشم‌پوشی نکرده و تمام گزینه‌ها را روی میز قرار می‌دهد. وجه سوم این اهمیت مربوط به موضوع امنیت است. رژیم‌های عرب منطقه خلیج فارس همواره تحت تأثیر القاءات نادرست، متمایل به اتحاد با ابرقدرتی فرامنطقه‌ای بوده‌اند. به‌ویژه در دوران پساکمونیسم یعنی از دهه نود میلادی برای حصول به امنیتی پایدار، بخش قابل توجهی از امکانات اقتصادی و استراتژیک خود را در راستای اتحاد با ایالات متحده هزینه نمودند.

یکی از مصادیق وابستگی این رژیم‌ها به اتحاد با خرید تسلیحات نظامی به‌میزان گسترده‌ای می‌باشد. در سال نخست ریاست جمهوری دونالد ترامپ، تب و تاب معاملات تسلیحاتی در منطقه به اوج خود رسیده و ایالات متحده فروش تسلیحات را به کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس آغاز نمود. (Foxnews, 2017/5/20) این معاملات در زمان سفر ترامپ به کشورهای منطقه انجام شد و اتفاقاً قطع روابط عربستان، مصر، امارات متحده عربی و بحرین و چند کشور دیگر با قطر هم مقارن با همین زمان بود. بطوریکه قطع روابط این کشورها با قطر و معرفی این امیرنشین به عنوان حامی تروریسم در تاریخ ژوئن ۲۰۱۷، به‌عنوان یک موضوع تکان‌دهنده مصادف با سفر ترامپ رئیس‌جمهور به منطقه خلیج فارس، در صدر اخبار همه رسانه‌ها قرار گرفت. به‌عنوان نمونه بنابه گزارش یورونیوز در تاریخ ۹ ژوئن ۲۰۱۷ «دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، قطر را به حمایت و پشتیبانی از تروریسم متهم کرد. وی گفت تاریخ و کارنامه قطر نشان می‌دهد که این کشور در سطحی بالا از گروه‌های تروریستی حمایت کرده است و

باید به پشتیبانی مالی خود از این تروریست‌ها خاتمه دهد. هیچ کشور متمدنی نمی‌تواند این نوع خشونت را بپذیرد و یا اجازه اشاعه چنین ایدئولوژی را در سواحل خود دهد. (Euronews, 2017/6/9)

به اعتقاد بسیاری از ناظران، بحران ایجاد شده در روابط قطر با کشورهای همسایه و هم‌پیمان، از این مواضع ایالات متحده - که متأثر از منافع و خط‌مشی‌های آن است - نشأت می‌گیرد. این مقاله با تأکید بر بحران مذکور، به مطالعه تعاملات این دو کشور و نقش این امیرنشین در تحقق طرح‌های استراتژیک ایالات متحده در منطقه می‌پردازد. شایان ذکر است ایالات متحده بنا بر هدف بسط و توسعه قدرت در راستای منافع ملی خود، تدابیر امنیتی متفاوتی را در منطقه طراحی و اجرانموده است که از آن جمله می‌توان به مهم‌ترین آنها اشاره کرد: استقرار پایگاه نظامی، انعقاد قراردادهای تسلیحاتی، طرح سامانه یا سپردفاع موشکی، طرح ابتکار همکاری استانبول. قطر از تمامی این طرح‌های نظامی - امنیتی تاکنون حمایت سیاسی و اقتصادی به عمل آورده است و اجازه استقرار بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا در خاورمیانه را در سرزمین خود صادر نموده است. گفتنی است که «قطر به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک و اقتصادی دارای جایگاه خاصی بین کشورهای منطقه است و رتبه سوم ذخایر گاز طبیعی در جهان (پس از روسیه و ایران) را به خود اختصاص داده است. همچنین دارای دیپلماسی قدرتمند رسانه‌ای در سطح منطقه می‌باشد.» (Powers, 1991) حال مسئله اساسی این است که باتوجه به نقش مهم و جایگاه قطر در مجموع کشورهای عرب منطقه، چه اشکال و ابهامی در تعاملات دوجانبه می‌توانست به طور گسترده‌ای روابط منطقه‌ای و بین‌المللی، قطر را دستخوش چنین تلاطمی قرار دهد و چنین تغییرات ناگهانی را رقم بزند.

هدف این نوشتار تبیین نقش کلیدی قطر در اجرای طرح‌های استراتژیک ایالات متحده در این منطقه از یک سو و تحلیل دلیل تنزل موقعیت قطر در مواضع رییس‌جمهور ترامپ در ژوئن ۲۰۱۷ از سوی دیگر باتوجه به رویکرد رئالیسم است. مسأله اصلی این است که با توجه به نقش این امیرنشین در طرح‌های استراتژیک چه عاملی سبب افت موقعیت، وجهه و قدرت اعتباری قطر شده است؟ طوریکه در سخنان ترامپ در ژوئن ۲۰۱۷ از آن به عنوان حامی تروریست نام برده می‌شود. پیش فرض ما این است که قطر به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک و نیز منابع اقتصادی خود نقش مهمی را در اجرای طرح‌های آمریکا در منطقه ایفا کرده است؛ لذا براساس رویکرد قدرت‌محور رئالیسم، ترامپ زمانی که مواضع قطر را در این تاریخ کاملاً همسو با منافع ملی خود ندید، جایگاه آن را تا حد حامی و پشتیبان تروریسم تنزل داد. در حالیکه اگر قطر حامی تروریست

هم بوده است، چرا رییس جمهور آمریکا در این زمان به این کشف تاریخی رسیده است؟ تأثیر سیاست نئومرکانتیلیسم آمریکا در ایجاد بحران دیپلماتیک قطر، فرضیه ما را در این پژوهش تشکیل می‌دهد. این پژوهش با روش تبیینی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نیز پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و خبری تدوین شده است.

مبانی نظری: رئالیسم

اتخاذ رویکرد رئالیسم به عنوان چهارچوب نظری از دو جهت ما را در تبیین این موضوع یاری خواهد داد: یکی اینکه مؤلفه قدرت در این رویکرد، به عنوان محور اصلی در روابط بین کشورها مطرح است و دیگری مربوط به امنیت می‌باشد. از دیدگاه رئالیسم، قدرت در سیاست و روابط بین دولت‌ها، همانند انرژی در فیزیک مهم محسوب می‌شود. سیاست بین‌الملل تنازع برای کسب قدرت است. همه کشورها بدنبال کسب قدرت می‌باشند. رئالیست‌ها به دو نکته مهم در مورد مفهوم قدرت اشاره می‌کنند. نخست اینکه قدرت مفهومی ارتباطی است، هیچ‌کس قدرت را در خلأ بکار نمی‌گیرد، بلکه در ارتباط با موجودیتی دیگر آن را بکار می‌گیرد. دوم اینکه قدرت مفهومی نسبی است (اسمیت، ۱۳۹۴: ۱۵).

فهم رفتار دولت‌ها در شرایط آنارشیک و یا فراهم آوردن یک تئوری مناسب برای سیاست خارجی همچنان مهمترین هدف دانش روابط بین‌الملل بشمار می‌آید. کلان نظریه رئالیسم از جمله پارادایم‌های مطرح در این حوزه است که در فرایند تحلیل و تبیین تحولات نظام بین‌الملل دچار مناظره‌های میان‌پارادایمی گردیده و ثمره آن ظهور خرده نظریه‌های متعددی (عسگری، ۱۳۹۶: ۱۱۶). یکی از عناصری که در قدرت نقش مهم را ایفا می‌کند و کشورها را در نیل به منافع ملی یاری می‌رساند، اقتصاد است. مکتب نئومرکانتیلیسم، به عنوان برآوردی از این تعبیر، تلقی می‌شود. لذا در ابتدا لازم است به تشریح مرکانتیلیسم به عنوان ریشه اندیشه نئومرکانتیلیسم پردازیم: مرکانتیلیسم که از آن‌ها به عنوان «اصحاب مکتب سوداگری» نیز نام می‌برند، نحله‌ای از اقتصاددانان قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی بودند؛ که اساس ثروت و قدرت را به صورت پول، طلا و نقره می‌دانستند. از نظر آن‌ها هر جامعه‌ای که در جمع‌آوری و اندوختن طلا و نقره خوب عمل کند، جامعه ثروتمندی تلقی می‌گردد (ژید، ۱۳۷۰: ۲). در تکوین این اندیشه تحولات قرون پانزدهم و شانزدهم بسیار حائز اهمیت بوده است. بعد از تسلط اروپا به دریای مدیترانه و توسعه روابط بازرگانی با خاورمیانه، دوره اقتصاد بسته سپری شد. اختراع ماشین چاپ، اکتشافات آمریکا و دسترسی به هندوستان از طریق آفریقا، امکان توسعه فعالیت‌های اقتصادی و علاقمندی به مال و ثروت را تسریع کرد. از یک طرف، کشف سرزمین‌های جدید و

معادن فلزات گران بها و از طرف دیگر، از نظر افکار، تغییرات مهم اخلاقی و سیاسی در اروپا به وقوع پیوست. رنسانس و رفرم مذهبی، نحوه فکر جامعه اروپایی را دگرگون کرد و فعالیت اقتصادی، بدون توجه به عوامل مذهبی و اخلاقی، مورد بررسی قرار گرفت و علاقمندی به مادیات و گردآوری ثروت، هدف فعالیت‌های اقتصادی شد (قدیری اصل، ۱۳۶۴: ۱۷). رواج این مکتب در قرن هجدهم، بیشترین نقش را در ایجاد خصلت خصومت، رقابت و استثمار در نظام اقتصاد سرمایه‌داری داشته است. با توجه به نیل به هدف ثروت براساس اندیشه‌های ماکیاولیستی، استفاده از هر ابزاری از جمله تهاجم نظامی به مستعمرات جایز بود. چرا که امنیت اقتصادی حرف اول را در این نظام می‌زند و اما در مکتب نئومرکانتیلیسم قدرت سخت‌افزاری برای نیل به هدف افزایش ثروت برای کشورهای تحت سلطه ابرقدرتها بکار نمی‌رود، بلکه از ابزار قدرت نرم برای این منظور استفاده می‌شود. به عنوان نمونه «مقاومت کشورهای پیرامونی در برابر اهداف کشورهای بزرگ به منزله جنبش ضدامنیت در ساختار نئومرکانتیلیسم محسوب می‌شود.» (متقی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۴). در این زمینه نظام سرمایه‌داری از مفهوم نظام جهانی و جهانی‌شدن اقتصاد و سیاست و فرهنگ وام می‌گیرد. جهانی شدن بمنزله کنش راهبردی جدیدی محسوب می‌شود که معطوف یکپارچه‌سازی جهان است. در چنین فرآیندی شاهد دو موج اقتصادی و هویتی متعارض هستیم. موج اول به فرآیندهای جهانی شدن در اقتصاد سرمایه‌داری مربوط است. در این موج نظام سرمایه‌داری تلاش دارد موقعیت خود را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی تثبیت کند که می‌توان آن را انعکاس توسعه حوزه نفوذ از طریق تولید قدرت نرم در نظام سرمایه‌داری دانست. این الگو را کشورهای مسلط در نظام سرمایه‌داری از سال‌های دهه هفتاد میلادی به بعد مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند (Burton, 1994: 115). همچنین فرایندهای موجود در سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که امنیت نئومرکانتیلیستی از ابزارهای اقتصادی و تکنولوژیک بهره‌می‌گیرد و آن را در حوزه‌های فرهنگی، ادراکی و اجتماعی تسری می‌دهد. به همین دلیل، جلوه‌هایی از جنگ نرم را می‌توان نماد کنش قدرت‌های بزرگ در عصر نئومرکانتیلیسم دانست (متقی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۷). پس از این دیدگاه، واقع‌گرایی، چگونگی را مورد بررسی قرار می‌دهد (Kitchen, 2010: 118).

۱- نئومرکانتیلیسم آمریکا در منطقه

رد پای سیاست نئومرکانتیلیسم آمریکا در خلیج فارس به عنوان کانون بحران در عصر حاضر، کاملاً مشهود است. بدلیل اینکه کشورهای اروپایی از ابتدای دهه هفتاد از ایفای نقش درجه اول در سطح بین‌المللی در این منطقه بازماندند، آمریکا بجای آنها نقش اصلی و برتر را بعهده گرفت

و بدین ترتیب از دهه ۱۹۷۰ جایگزین انگلیس شد. از این پس تعاملات بسیاری با کشورهای حوزه خلیج فارس در قالب راهبرد دوستونی نیکسون آغاز گردید. (جعفری، ۱۳۹۳: ۴۱) طرح نیکسون براساس اتکای آمریکا بر قدرت نظامی ایران و توان اقتصادی عربستان استوار بود تا بتواند اهداف منطقه‌ای خود را تعقیب نماید. روابط بین حکومت ایران و سایر کشورهای منطقه هم در راستای همین سیاست قرار داشت. این سیاست تاجاییکه منافع آمریکا را به مخاطره نیافکند، ادامه داشت اما نهایتاً انقلاب اسلامی ایران خط بطلانی بر مطامع آمریکا کشید. آمریکا هم در مقابل این انقلاب از روش‌های گوناگون برای نیل به اهدافش بهره برد.

از دیرباز یکی از ابزارهای قدرت‌های فرمانطقه‌ای در خلیج فارس برای به حداکثر رساندن منافع و تثبیت موقعیت خود، تشدید جریان‌ات پان‌عربیسم بوده است. دامن زدن به این جریان ساختگی از سوی آمریکا جهت تضعیف سیاسی ایران مورد توجه و تأسی قرار گرفته است. (Shadloo & Kaviani: 76) براه انداختن جنگ بین ایران و عراق در راستای سیاست پان‌عربیسم از بارزترین مثالها در این زمینه می‌باشد.

تأسیس شورای همکاری خلیج فارس هم به باور بسیاری تحلیل‌گران به ترغیب آمریکا و برای برخورد با تهدید ایران در دهه هشتاد میلادی مصادف با جنگ ایران و عراق تشکیل شده است. دنبال کردن استراتژی هژمونی و تلاش برای کنار گذاشتن ایران از ترتیبات امنیتی خلیج فارس از سوی آمریکا با سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های خلیج فارس نیز در ارتباط است. باور کشورهای عربی منطقه خلیج فارس گاه ایجاب می‌کند که در برابر تهدیدات همسایگان، از قدرت‌های فرمانطقه‌ای درخواست همکاری شود تا از این طریق امنیت آنها تحقق یابد. چراکه این کشورها از ناحیه ایران و عراق احساس ناامنی می‌کنند. (Gasiorowski, 2007)

تهاجم عراق به کویت، کم‌رنگ شدن سیاست پان‌عربیسم و پیگیری دکترین مهار دوگانه از سوی آمریکا را در پی داشت. در این دکترین عراق دیگر رویاروی ایران قرار نمی‌گرفت بلکه در کنار ایران باید مهار و مجازات می‌شد. تحریم اقتصادی یکی از ابزارهای این مهار بود. مجازات یا تحریم‌های اقتصادی عمدتاً از دو طریق اعمال می‌شوند؛ تحریم تجاری و تحریم مالی. تحریم تجاری با محدود کردن یا قطع کردن انواع روابط وارداتی و صادراتی همراه است. این تحریم منجر به قطع رابطه تجاری با کشور تحت تحریم و محروم کردن او از بعضی منافع ناشی از تجارت می‌گردد. همچنین، استفاده نکردن از سود تجاری برای کشور تحریم‌شونده، سیاست‌های تبعیض‌آمیز تعرفه‌ای، تعلیق و لغو موافقتنامه‌های تجاری، پروژه‌های مشترک، کمک‌های فنی و برنامه‌های آموزشی از دیگر نتایج این تحریم است که رفاه کشور هدف را

کاهش می‌دهد. درحالی‌که در تحریم مالی، محدودیت و فشارهایی بر روابط مالی کشور هدف اعمال می‌شود؛ بدین معنی که سرمایه‌گذاری، تأمین مالی و معاملات مالی کشور تحت فشار قرار می‌گیرد. از جمله ابزارهای تحریم مالی، محروم نمودن کشور تحریم شده برای تأمین مالی از نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، ممنوعیت بیمه‌ها و سایر خدمات مالی، مالیات بر صادرات، تحریم نقل و انتقال مالی، مسدود کردن دارایی‌های خارج از کشور، ایجاد ممنوعیت در فروش نفت خام و واردات و فرآورده‌های نفتی، ایجاد اختلال در گشایش اعتبار اسنادی برای تجار کشور و ایجاد موانع در جذب سرمایه‌گذاری خارجی می‌باشد. از آنجا که بیشترین حجم و تأثیرگذاری تحریم‌های اقتصادی ایران معطوف به فروش نفت است، بررسی نظریه‌های اقتصاد سیاسی تحریم نفت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (متقی، ۱۳۹۷: ۹۴-۹۳) آمریکا از این تحریم‌ها به صورت ابزاری دوسویه هم برای مهار این دو کشور و هم برای به حداکثر رساندن منافع خود بهره برد.

ابعاد سیاسی و استراتژیک نیز علاوه بر وجه اقتصادی در دکتترین مهار مورد توجه واقع شده‌اند. در حال حاضر مهم‌ترین سند برای تحلیل رویکرد دولت آمریکا در حوزه سیاست خارجی، اولی سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۷ (White house 2017 b) و دیگری سند سیاست اول آمریکا (White house 2017 a) است. آمریکا در این اسناد بر ضرورت تحول جدی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا بصورت تقویت نیروهای نظامی آمریکا و ضرورت رویارویی با قدرت‌های نوظهور رقیب آمریکا در عرصه جهانی مانند چین و روسیه و قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران و کره شمالی تأکید می‌کند. (مسعودی، ۱۳۹۷: ۱۱۷) و گزارش پنتاگون اینگونه منتشر می‌شود: اکنون استراتژی ما باید بر پیشگیری از پیدایش هرگونه رقیب جهانی بالقوه در آینده متمرکز شود. (Al Arabiya English, 2017)

۲- گفتمان انقلاب اسلامی در برابر سیاست آمریکا

در واقع جایگاه ایران در سیاست خارجی آمریکا تاحدی برای دولتمردان این کشور قابل توجه بود که ایران به عنوان کشوری حائز موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک بتواند به خواسته‌های آمریکا در منطقه پاسخگو باشد. وقوع انقلاب اسلامی، نقطه عطفی در چرخش سیاست آمریکا در این منطقه محسوب می‌شود.

بسیاری از تحلیلگران باتوجه به مواضع رهبران انقلاب ایران، نقطه عزیمت آمریکاستیزی در منطقه خلیج فارس را از سال ۱۹۷۹ می‌دانند.^۱ همچنین به گواه تاریخ توجه ویژه آمریکا به این نقطه از جهان همواره مداخلات فرصت‌طلبانه را در پی داشته است. در این منطقه ایران تنها قدرت نظامی متکی به خود در خلیج فارس است (عزتی، ۱۳۸۴: ۱۳۳). یکی از دلایل اهمیت ایران در ژئوپولیتیک جهان، تسلط بر آبراه هرمز است. این آبراه محل اتصال خلیج فارس و اقیانوس هند است. خط‌مشی خوداتکایی ایران برای حصول به امنیت پایدار از طریق این موقعیت قابل ارزیابی است. (Mojtahed-Zadeh, 1990: 5-7)

سیاست تقابلی آمریکا نسبت به ایران براساس پروژه ایران‌هراسی از این موقعیت استراتژیک و مواضع سیاسی ایران نشأت می‌گیرد که در دیدگاه جان مرشایمر آینگونه توصیف شده است: «ایالات متحده تهدید مستقیم برای ایران است نه برعکس. آمریکا با سرخ‌گرفتن از اسرائیل و عربستان سعودی، ایران را نشانه گرفته و قصد تغییر نظام این کشور را دارد. ایران، تهدید مستقیم علیه ایالات متحده نیست، حتی تهدید غیرمستقیم هم نیست. دلیل اول این است که ایران سلاح هسته‌ای ندارد و توافقی با قدرت‌های جهانی امضا کرده که ساخت سلاح هسته‌ای را در آینده‌ای نه‌چندان دور غیرممکن می‌کند. دوم اینکه، ایران فاقد موشک‌هایی است که بتوانند خاک آمریکا را هدف قرار دهد. سوم اینکه توان متعارف نظامی ایران به اندازه‌ای نیست که بتواند به آمریکا یا کشورهای تحت چتر امنیتی آمریکا در خاورمیانه حمله کند. چهارم اینکه ایران تهدید جدی برای حمله به هیچ کشوری در منطقه به شمار نمی‌رود. ایران در زمان‌های مدرن حتی یکبار هم علیه کشوری دیگر جنگ راه نینداخته و در حال حاضر هم شواهدی در دست نیست

۱. اما از یک دیدگاه کلی، تفکر انتقادی به آمریکا از قرن نوزدهم آغاز شده است. روند پرشتاب ناسیونالیسم و دولتهای ملی این پدیده را گسترش داد. درعین حال قدمت آمریکا ستیزی همچنان بحث برانگیز است. (عبداللهی نژاد و متقی، ۱۳۹۸: ۶)

۲. در سطحی گسترده تر می‌توان ادعا نمود که خاورمیانه از دیرباز دارای جایگاه مهم استراتژیک در جهان بوده است. لذا کشورهای غربی بویژه ایالات متحده آمریکا جهت منسجم نمودن اهداف خود در خاورمیانه، محدوده‌ای جدید تحت عنوان خاورمیانه بزرگ، ابداع و از شمال آفریقا تا پاکستان را جزئی از محدوده خاورمیانه به حساب آورد. (Halliday, 2005: 5)

۳. نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی، استاد دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب مشهور تراژدی سیاست‌های قدرتهای بزرگ.

که در حال آماده شدن برای حمله به کشورهای همسایه اش باشد. مورد پنجم، این که ایران منشأ مشکلات آمریکا در زمینه تروریسم نیست. اگر کشوری شایسته چنین عنوانی باشد، عربستان سعودی است نه ایران (www.lobeloge.com/interview-with-mearsheimer). ابزارهای غیرعادی نظیر پیگیری سیاست تحریم اقتصادی، تهاجم نظامی به خاک ایران، رویارویی دریایی در خلیج فارس و... که ایالات متحده آن را در مواجهه با «جمهوری اسلامی» بکارمی گیرد، به واسطه امنیتی کردن انقلاب اسلامی توسط رؤسای جمهور مختلف ایالات متحده می باشد. در این راستا سعی بر این است تا از ابزارهای غیرعادی (مانند پیگیری سیاست تغییر نظام و...) استفاده شود؛ ابزارهایی که در شرایط عادی غیرقابل توجیه هستند و مشروع قلمداد نمی شوند (دهقانی فیروزآبادی و رضایی، ۱۳۹۶: ۳).

لذا در مورد مواضع جمهوری اسلامی در قبال سیاست های توسعه طلبانه و استعمارگرانه آمریکا بیش از هر چیز باید به گفتمان انقلاب اسلامی رجوع کنیم؛ انقلابی که از رهگذر اندیشه و آرمان عدالت خواهانه، برخاسته از نگرش اصیل اسلامی و بینش والای بنیانگذارش است. گفتمان انقلاب اسلامی در حوزه سیاست خارجی بیش از هر زمینه دیگری قابلیت بررسی و تحقیق دارد (Soltani, 2010: 200) قانون اساسی به مثابه آینه تمام نمای روش و منش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تصریح، نفی سلطه جویی و سلطه پذیری را در رأس امور قرار داده و در شعار نه شرقی و نه غربی تجلی یافته است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل دهم: سیاست خارجی).

بدیهی است شکست ایالات متحده در دکترین نیکسون - کسینجر از تبعات اتخاذ چنین موضعی از سوی ایران بعد از انقلاب اسلامی است. تنها راهی که برای برون رفت از این بن بست برای آمریکا باقی می ماند، اتحاد با رژیم های عرب منطقه خلیج فارس است تا بتواند منافع و مصالح خود را به طور حداکثری تأمین نماید. چرا که از منظر رئالیسم بطور کلی و نئومرکانتیلیسم به ویژه، نیل به منافع ملی و تأمین امنیت اقتصادی، سیاسی و دفاعی در صدر اولویت های ایالات متحده قرار دارد. لذا انتقال هم پیمانی از ایران به رژیم های دست نشانده و رانتیر چون قطر، صرفاً از همین گفتمان تبعیت می کند. جمهوری اسلامی ایران با وجود احاطه در سیستم امنیتی آمریکا و ناتوانی که در پیرامون مرزهای کشور مستقر شده است (علایی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)، اهتمام ویژه ای به تعیین منافع ملی خود براساس اصل عزت، مصلحت و حکمت دارد و به هیچ روی پا بر روی آرمان های اسلامی و انقلابی نگذاشته است؛ ضمن اینکه بر حفظ و تقویت روابط همسایگانش تأکید دارد.

در میان این همسایگان، قطر به دلیل تقریب تاریخی و فرهنگی و سیاسی با ایران از یک سو و میزبانی از پایگاه‌های نظامی و همراهی با طرح‌های استراتژیک آمریکا از سوی دیگر، دارای جایگاه خاص و البته چالش برانگیزی در مطالعات منطقه‌ای است. این جایگاه ویژه در خلال بحران دیپلماتیک تابستان ۲۰۱۷ بر اهمیت این مطالعه صحنه می‌گذارد.

بنابراین براه انداختن جنگ‌ها و میلیتاریسم، اعمال تحریم‌های اقتصادی، دامن زدن به جریان‌های پان‌عربیسم و دمیدن در تنور بهار از نوع عربی، همگی در محور سیاست رئالیسم و نئومرکانتیلیسم این کشور قابل ترسیم و نظریه‌پردازی است. نتیجه بلافصل رویکردهای مذکور در سیاست خارجی آمریکا، ایجاد بحران‌های متعدد در منطقه خلیج فارس است. بحران عراق، بحران سوریه، جنگ یمن و حتی بحران دیپلماتیک قطر در این راستا قابل ذکرند. آمریکا براساس گفتمان انقلاب اسلامی و پارادایم موجود در سیاست خارجی ایران، در پی خنثی نمودن تأثیرات این پارادایم، همراهی و همکاری حداکثری کشورهای عرب منطقه را وجه بارز عملکرد منطقه‌ای خود قرار داده است. قطر به دلیل شرایط آسیب‌پذیری از سوی عربستان و سایر همسایگان از یکسو و نیز داشتن ثروت عظیم خدادادی از سوی دیگر گزینه مناسبی برای همراهی با آمریکا در این زمینه می‌باشد.

۳- همراهی قطر از طرح‌های آمریکا و بحران‌های منطقه‌ای

خلیج فارس و تمام واحدهای سیاسی مستقر در آن در طول تاریخ حائز اهمیت ویژه‌ای در سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بوده‌اند. قطر به‌عنوان یکی از این واحدهای سیاسی از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم (۱۹۱۳-۱۸۷۱) در تصرف ترک‌های عثمانی بود. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳ قراردادی بین دولت بریتانیا و دولت عثمانی به امضاء رسید که به موجب یکی از بندهای آن دولت عثمانی از حاکمیت بر قطر صرف نظر کرد. (امین، ۱۳۷۰: ۲۱) با خروج نیروهای عثمانی، دولت بریتانیا حکومت «شیخ عبدالله بن جامع» حاکم قطر را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۱۶ قراردادی _همچون دیگر قراردادهای خود با شیوخ امارات خلیج پارس_ با این شیخ به امضاء رساند. از این تاریخ، قطر تا زمان استقلال در سال ۱۹۷۱، تحت‌الحمایه انگلستان گردید. در تاریخ معاصر قطر توسط ترکان عثمانی، انگلیسی‌ها و بحرین اداره شده و در سوم سپتامبر ۱۹۷۱ به استقلال رسید. در آن دوره بسیاری از امیرنشین‌های منطقه جذب عربستان سعودی یا امارات متحده عربی شدند ولی قطر از این روند جدا ماند. (Burton, 1994: 115)

سیاست خارجی قطر در دهه هفتاد میلادی چندان فعال نبود و در این دوره به‌عنوان کشوری میانه‌رو، بی‌طرف و یا بی‌علاقه به مسائل مهم تلقی می‌شد. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۱ شورای امنیت

ورود قطر را به سازمان ملل اعلام کرد و در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۱ مجمع عمومی نیز قطر را به عنوان یک عضو پذیرفت. تنها فراز مهم در این دوره از سیاست خارجی قطر، مخالفت آن با موافقت نامه‌های کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ بود. (سهرابی، ۱۳۹۲: ۱۲۹) اعلام خروج نیروهای انگلیسی از این منطقه تا آذر ۱۳۵۰ (و استقلال امیرنشین قطر از استعمار انگلیس) و عدم آمادگی جهت حضور فیزیکی و تأمین امنیت کشورهای کوچک و تازه استقلال یافته حاشیه جنوبی خلیج فارس در حالی صورت گرفت که حراست و حفاظت از منابع انرژی منطقه برای غرب اهمیت حیاتی داشت. (بیل، ۱۳۷۱: ۳۴۶) لذا آمریکا جایگزین انگلیس گردید. آمریکا به دلیل تبعیت از رویکرد رئالیسم، برای تأمین امنیت و بمنظور بحداکثر رساندن قدرت ملی خود، همواره از همکاری واحدهای سیاسی از جمله قطر در این منطقه برخوردار بوده است.

در این دوره روابط حسنه‌ای بین ایران و قطر برقرار بود. ایران جزء اولین کشورهایی بود که پس از استقلال، دولت قطر را برسمیت شناخت. (سهرابی، ۱۳۹۲: ۱۳۷) و از قطر به عنوان وسیله‌ای در مقابل کشورهای تندروی عرب خاورمیانه استفاده می‌کرد. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۸۷) اما با وقوع انقلاب ایران این روابط دچار تغییر شد و شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ با عضویت عربستان، امارات متحده عربی، بحرین، قطر، عمان و کویت) با هدف یکپارچگی اقتصادی و نظامی تشکیل گردید. (شهابی، ۱۳۸۶: ۶۱) در سال ۱۹۹۳ سیاست دیگر آمریکا در مقابله با ج.ا.ا. بنام دکترین مهاردوگانه برای کنترل و سد نفوذ دوجانبه ایران و عراق مطرح شد. (اسدی، ۱۳۹۳: ۵۸۱) گسترش ناتو به سوی خلیج فارس برای نزدیک شدن بیش از پیش به حریم امنیتی ایران یکی از محورهای مهم این سیاست را تشکیل می‌داد. (ثقفی عامری الف، ۱۳۸۶: ۲۵) در حال حاضر ایران تنها کشوری است که با ناتو هم‌مرز است، درحالی‌که فاقد هرگونه توافقنامه‌ای با ناتو می‌باشد. (ثقفی عامری ب، ۱۳۸۶: ۱۷۷)

در توجیه این عمل آمریکا مدعی شده است که تهران تلاش می‌کند از فنون جنگ نامتقارن علیه اهداف نرم- مانند کشتی‌های غیرنظامی و زیرساختهایی مانند پایانه‌های حمل و نقل، پالایشگاه‌های نفت، بندرها و تأسیسات شیرین‌سازی آب دریا- برای بی‌اثر کردن ائتلاف واتحاد کشورهای خلیج فارس و غرب بهره‌برد. (گزانسکی، ۱۳۹۳: ۴۵) از سوی دیگر، افزایش نگرانی‌های امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس از قدرت‌های منطقه‌ای، بسترهای لازم را برای تعمیق پیوندهای استراتژیک، نظامی و امنیتی میان کشورهای جنوبی خلیج فارس و آمریکا فراهم ساخت، در این رابطه حمله عراق به کویت در ۱۹۹۰ به عنوان نقطه عطف محسوب می‌شود. (امینی، ۱۳۸۷: ۴) از سوی دیگر اعلام مواضع ضد غربی بنیادگرایان اسلامی در عربستان و

به‌ویژه بعد از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ عاملی شد که آمریکا به فکر جابجایی سایت‌های خود از عربستان به کشوری دیگر برآید. این رویدادها جایگاه قطر در سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا را تعیین کرد. آمریکا به دلیل ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی قطر، تصمیم گرفت تا مهم‌ترین پایگاه نظامی در منطقه را در آنجا مستقر کند. شایان ذکر است تهدیدشدن یکپارچگی سرزمینی و امنیت وجودی قطر از سوی عربستان اصلی‌ترین محرک سیاست خارجی قطر در نزدیک شدن به آمریکا می‌باشد.

انعقاد قرارداد امنیتی در ۱۹۹۲ برای صرف یک میلیارد دلار جهت ساخت پایگاه نظامی و استقرار پایگاه هوایی العدید در ۱۹۹۶ در هفتاد کیلومتری مرز مشترک با عربستان، مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ روابط قطر و آمریکا بحساب می‌آید. (حیدری، ۱۳۹۳: ۵۴-۵۳) این پایگاه از سال ۲۰۰۱ به مهم‌ترین مقر هوایی در آسیا و خاورمیانه تبدیل شد. (رخش، ۱۳۹۰، الف: ۴) این پایگاه طولانی‌ترین باندهوایی خاورمیانه را دارد و به‌عنوان ابرپایگاه آمریکایی در منطقه محسوب می‌شود. این پایگاه همچنین ۲۷۸ کیلومتر با سواحل ایران فاصله داشته و کلکسیونری از انواع هواپیماهای آمریکایی در آن یافت می‌شود. (رخش، ۱۳۹۰، ب: ۶) همچنین ناوگان پنجم ایالات متحده مستقر در بحرین و فرماندهی مرکزی و پایگاه نظامی آن مستقر در قطر می‌باشد. (Kaabi, 2011:52) در این راستا در سال ۲۰۰۸ قطر حدود ۲،۳۵۵ میلیارد دلار صرف هزینه‌های نظامی کرده‌است که ۲،۳ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور را بخود اختصاص داده‌است. (SIPRI Military report, 2011:13)

یکی دیگر از طرح‌های نظامی آمریکا در منطقه، سپر دفاع موشکی نام دارد. علت تأکید راهبرد امنیت ملی مبنی بر داشتن سپر دفاع موشکی را باید در ترس این کشور از تهدیدهای موشکی دانست که در زمان جنگ سرد به حمله‌های هسته‌ای از سوی بلوک شرق اطلاق می‌شد. اما در سال ۲۰۰۱ حادثه ۱۱ سپتامبر فرصتی را برای جرج دبلیو بوش فراهم آورد تا اعلام کند که راهبرد امنیت ملی خود را برای مقابله با احتمال حمله از سوی سایر کشورها، به بازیگران محور شرارت [از جمله ج.ا.ا.] تغییر داده‌است. (Hildreth, 2010:163 & Mankoff, 2012: 337) لذا در اجلاس لیسبون ترکیه به‌عنوان مکان مناسبی برای این سایت در نظر گرفته شد افزون بر ایجاد سپر موشکی دفاعی ناتو در ترکیه، آمریکا تلاش کرد تا توان دفاعی کشورهای حوزه خلیج فارس را تقویت نماید. ژنرال دیوید پتراتوس فرمانده نیروهای مرکزی آمریکا اعلام کرد این سامانه دفاع مشترک شامل دو کشتی گشت‌زنی با تجهیزات ویژه در خلیج فارس و استقرار دو سامانه دفاعی در کشورهای قطر، امارات، بحرین و کویت خواهد بود. پس از موافقت این کشورها،

آمریکا تصمیم گرفت سامانه دفاع موشکی پاتریوت را در این کشورها مستقر کند. چهار رادار و بیست سکوی پرتاب و شصت موشک پاتریوت به کویت و سامانه ایکس باند به قطر و سامانه تاد نیز به امارات فروخته شد. پیوستگی سامانه دفاعی کشورهای خلیج فارس با هم و نیز پیوند آن با سامانه موشکی ترکیه و رژیم صهیونیستی برای ایجاد یک سپر موشکی قوی، نهایت هدف در منطقه می باشد. این کار، اولین اقدام برای حلقه تصمیم سازی مشترک در قالب اتحاد راهبردی و اشنگتن با کشورهای عرب منطقه و (البته با رویکرد ضد ایرانی با هدف تهدید توان نظامی ایران) محسوب می شود. قصد پنهان آمریکا از گسترش سپر دفاع موشکی برای مهار توان موشکی ایران حتی اگر حمله ای به ایران صورت نگیرد، درگیر کردن ایران در یک مسابقه تسلیحاتی نابرابر است. (Mankoff, 2012: 45)

در واقع آمریکایی ها با طرح این موضوع که هرگونه حمله موشکی از سوی ایران به کشورهای حاشیه خلیج فارس تنها چهار دقیقه زمان خواهد برد، سعی در ایجاد این شبکه دفاعی دارند که احتمالاً مرکز کنترل و فرماندهی آن در کشور قطر ساخته می شود. همه اینها در حالی است که هزینه های نظامی اعضای شورای همکاری خلیج فارس، نسبت به ایران حدود نه برابر است. (Cordesman, 2015: 9) ایجاد این سامانه در قالب راهبرد کلی منطقه ای آمریکا برای مهار جمهوری اسلامی ایران در پسابرجام تعریف می گردد که مهم ترین آثار آن بر امنیت ملی کشور، تیرگی روابط و بی ثباتی منطقه ای، تغییر موازنه نظامی و کاهش مزیت ژئوپولیتیک ایران و نهایتاً کاهش توان ایران است. (Friedman, 2015:13)

طرح دیگری در چهارچوب سیاست های رئالیسم، طرح ابتکار همکاری استانبول^۱ است. مهم ترین عامل در بقای ناتو بعد از جنگ سرد، تحول در مفهوم امنیت بود. در این دوره رهیافت های جدید در روابط بین الملل بوجود آمد که تمرکز خود را بر بازتعریف مفهوم امنیت می گذارند. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۸-۷) پس ناتو تهدیدات خود را از کمونیزم به تهدیدات جدیدی نظیر تروریسم، رادیکالیسم اسلامی و اشاعه دهندگان سلاح های کشتار جمعی تغییر داد. ناتو علاوه بر گرفتن نقش ها و مأموریت های گسترده تر، به توسعه حیطه جغرافیایی خود از غرب به سایر کشورها اهتمام نمود. در این رابطه ترغیب کشورهای عرب منطقه خلیج فارس برای تحقق برخی از مأموریت های جدید ناتو شایان توجه است. آمریکا به عنوان یکی از اعضای تأثیرگذار ناتو، نقش راهبری و هدایتگر را برعهده داشته است، بطوریکه بسیاری از تحولات و عملیات های ناتو

^۱ . Istanbul Cooperation Initiative

متأثر از آن بوده است. این کشور در قرن بیستم و با توجه به تحولات نظام بین‌الملل و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، اروپا را به‌عنوان ابزاری برای ارتقاء قدرت خود انتخاب کرد. در ادامه پس از جنگ سرد و حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکا، خاورمیانه و خلیج فارس را برای گسترش حوزه نفوذ و افزایش هرچه بیشتر قدرت خود برگزید. (جعفری، ۱۳۹۳: ۴۱) بحث همکاری ناتو با کشورهای خاورمیانه و به‌ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس بعد از اجلاس ۲۰۰۴ ناتو در استانبول، مورد توجه قرار گرفت. (Mellisen, 2005: 78)

رهبران ناتو در این اجلاس از همکاری با اعضای شورای همکاری خلیج فارس استقبال کردند. تأسیس دفاتر روابط عمومی ناتو در قطر و بحرین و نیز علاقمندی به عضویت اسرائیل در آن سازمان به لحاظ پیوندهای استراتژیک با مقوله ناتو در خاورمیانه، اهمیت ویژه‌ای به این مبحث می‌دهد. همچنین یکی از شاخه‌های فعال دفاتر ناتو، بخش روابط عمومی است که به آن دیدبان آگاهی نیز می‌گویند. بحرین و قطر میزبان این بخش‌ها هستند. (هادیان، ۱۳۸۶: ۱۱۸-۱۱۴) بعلاوه فرماندهی مرکزی ناتو در قطر، بحرین، کویت و امارات، تأسیسات فرماندهی و لجستیکی دارد. (Legrenzi, 2007:70) همچنین موافقتنامه‌هایی پیرامون تبادل اطلاعات، ارائه آموزش‌های نظامی و عملیات ضد تروریستی بین قطر و ناتو منعقد شد. همچنین سمیناری تحت عنوان: *ناتو و خاورمیانه بزرگ: نقش نمایندگان پارلمان‌ها*، در نوامبر ۲۰۰۵ در دوحه برگزار و در چهار نشست تخصصی این سمینار، پیرامون مسائل امنیتی در خلیج فارس، بحران عراق و تأثیرات آن، اصلاح اجتماعی و سیاسی و روابط ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس بحث و تبادل نظر گردید. در همین سال نشست *ناتو و امنیت خلیج فارس* نیز در قطر برگزار شد. اما در آخرین مناسبات قطر با ناتو در ۵ فوریه ۲۰۱۴، معاون وزیر دفاع قطر و هیئت همراه وی به بروکسل سفر کرده و با مقامات ناتو دیدار کردند.

در این دیدارها موضوعاتی نظیر: طرح همکاری استانبول، و توسعه ارتباط ناتو در خاورمیانه و خلیج فارس، مورد بحث قرار گرفت. همچنین در ۳۱ مارس ۲۰۱۴ معاون وزیر امور خارجه قطر با معاون دبیرکل ناتو دیدار و در مورد طرح همکاری استانبول و توسعه مناسبات گفتگو کرد. «(جعفری، ۱۳۹۳: ۱۵۲-۱۵۱) بدیهی است در این میان ایران برای ایجاد امنیتی فراگیر در منطقه باید در تعامل با کشورهای عربی حاشیه جنوب خلیج فارس قرار گیرد. در بین کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، قطر به دلایلی در سیاست‌های منطقه‌ای ایران قابل توجه است. این کشور یکی از شرکای منطقه‌ای آمریکا در طرح‌های راهبردی این کشور در منطقه

محسوب می‌شود (Povel & Saab, 2015)؛ این طرح‌های راهبردی که موجبات بحران‌های منطقه‌ای که در قالب اهداف نئومرکانتیلیست آمریکا فراهم آورده است. بطور نمونه در مورد بحران یمن می‌توان گفت آمریکا نسبت به یمن و تسلط بر «باب المندب»، بعنوان یکی از مهمترین تنگه‌های دریایی، توجه ویژه‌ای دارد. (شادلو، ۱۳۹۳: ۵۶) در راستای مشی ژئوپولیتیک آمریکا و اختلافات منطقه‌ای با یمن، عربستان در ششم فروردین ۱۳۹۴ با اعلام هدف نابودی جنبش انصارالله و بازگرداندن حکومت منصور هادی در یمن، حملات خود را به یمن آغاز کرد. (شادلو، ۱۳۹۳: ۶۱) قطر بعنوان یکی از هم‌پیمانان عربستان، مشارکت در جنگ یمن از لحاظ سیاسی، اقتصادی، لجستیکی و نظامی به ضرر شیعیان درگیر در جنگ داشته است. همچنین بحران سوریه، علاوه بر تنش قومی و مذهبی باعث صف آرایی میدان‌های مسلط منطقه‌ای جهت نفوذ در آینده این کشور شد. در حالیکه بسیاری از کشورهای غربی و منطقه تلاش‌های ایران را برای شکست در ساختارهای تروریستی منطقه مانند داعش را ستوده‌اند، آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن یعنی اسرائیل و عربستان سعودی با طرح گفت‌وگوهای فویبا، ایران را متهم به تعمیق فرقه‌گرایی، گسترش نفوذ شیعیان و طرحی بنام کریدور ایرانی نموده‌اند. در واقع سوریه نماد تاثیر ایران در حمایت از متحدان منطقه‌ای خود می‌باشد. (عبدالله پور و آذربوون، ۱۳۹۸: ۱۲۸-۱۲۶) بیشتر قطر به عنوان حامی جبهه النصره موضعی در مقابل حکومت اسد (به‌عنوان متحد ایران) اتخاذ نمود.

در مورد نقش قطر در تحولات بهار عربی نیز می‌توان گفت بیش فعال بودن این کشور در عرصه منازعات منطقه‌ای در قامت میانجیگر به دنبال وقوع قیام‌های مردمی سبب شد قطر از زمان بروز تحولات اخیر خاورمیانه عربی در سال ۲۰۱۱ عملاً به نایب سیاست‌های خارجی آمریکا در منطقه تبدیل شود. (طالبی آرانی، ۱۳۹۰: ۹) گفتنی است قطر با استفاده از قدرت رسانه‌ای و مالی خود برای حمایت از طرفداران محلی در انتخابات و جنگ‌های داخلی در کشورهای درگیر سودجسته است.^۱ (Lynch, 2017: 3) به باور بسیاری از ناظران، قطر به واسطه ثروت کلان نفت و گاز، نحوه حکومت‌خاندان آل ثانی، منش فرهنگی و رفتار دیپلماسی و سیاسی به غولی

^۱ . عملگرایی را میتوان وجه غالب راهبرد اصول سیاست خارجی قطر دانست، در عین حال این عمل‌گرایی در بستری از ژئوپولیتیک خاص این امیرنشین شکل گرفته است. در اینجا در کنار قدرت از منظر رئالیسم باید به توان قطر در حوزه قدرت نرم نیز اشاره کرد که در بسیاری از منابع از آن بعنوان برند یاد شده است. (Mellisen, 2005: 78)

کوچک‌درسطح منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است (Kamrava, 2013: 77). به علاوه در گزارشی با عنوان "ایران و کشورهای منطقه خلیج فارس" انتشارات مؤسسه سلطنتی روابط بین‌الملل انگلیس، از قطر به عنوان متحد منطقه‌ای آمریکا نام می‌برد و به توافقات نظامی آن با آمریکا اشاره دارد. همچنین می‌نویسد که از سال ۲۰۱۱ قطر روابط خود را با ایران به شدت کاهش داده است و این دو کشور مواضع کاملاً متفاوتی را در قبال سوریه اتخاذ کرده‌اند. این گزارش به این موضوع به تفصیل می‌پردازد که اجماع بین‌المللی بر سر برنامه‌های هسته‌ای ایران، موجب تنش بین ایران و کشورهای عرب منطقه شده است. وی این موضوع را تحت قاعده بازی با حاصل جمع صفر مطرح می‌کند که در قالب رویکرد رئالیسم قابل تفسیر است. (Kinninmont, 2015)

۴- قطر: قربانی بحران‌های منطقه‌ای

در حال در بین کشورهای منطقه راهبرد امنیتی قطر به گونه بوده است که با پذیرش بی‌چون و چرای طرح‌های استراتژیک ایالات متحده عملاً موجبات امنیت‌زدایی و بی‌ثباتی ملی و منطقه‌ای را فراهم آورده است. بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی قطر متفق‌القول هستند که فقدان استراتژی و سیاست‌های راهبردی در روابط خارجی، قطر را در برابر عوامل بین‌المللی آسیب پذیر می‌کند و می‌تواند امنیت و ثبات این کشور را در بلندمدت با چالش‌های جدی روبرو سازد. (Khatib, 2013)

در این زمینه ترامپ مانند رییس‌جمهورهای پیشین ایالات متحده، با داشتن عنایتی خاص به منطقه خلیج فارس، با وضوح و صراحت بیشتر، بهره‌برداری اقتصادی از این منطقه را در دستور کار خود قرار داد و راه حل برون رفت از معضلات اقتصادی و ارتقاء سطح اشتغال و جذب درآمد در آمریکا را تعامل‌های فرامنطقه‌ای با دول ثروتمند و راننیر کشورهای منطقه غرب آسیا بویژه خلیج فارس، اعلام نمود. بدیهی است چنین اعلامی از سوی ترامپ به معنی پیشنهاد تعامل براساس آزادی تصمیم‌گیری و عمل این کشورهای نمی‌باشد. بلکه براساس موضع فرادستی و دستوری ای است که در تداوم سیاست‌های استعمارگرانه و مرکانتیلیستی آمریکایی اما از گونه

۱. Tiny Giant

۲. دولت راننیر کشوری است که که مقدار قابل توجهی رانت خارجی از طریق افراد یا دولتهای خارجی دریافت می‌کند. (Karil, 2004: 661)

مدرن آن با تأسی به سیاست چماق و هویج (یا مشت آهنین در دستکش مخملی) اعمال می‌شود. بدین معنی که مطابق با تبادلات غیررسمی و مذاکرات رسمی، آن کشورها حق انتخاب دارند که بخواهند در راستای منافع ملی آمریکا قرار نگیرند. تا اینجا مشکلی نیست. مشکل از اینجا شروع می‌شود که اگر چنین تصمیمی را اتخاذ کنند تحت فشار مستقیم و غیرمستقیم آمریکا چنان قرار خواهد گرفت که موجودیت و تداوم حاکمیت‌شان زیر پرسش قرار می‌گیرد. گویانکه در تاریخ جهان هیچ ردپایی از قواعد و موازین بین‌المللی وجود نداشته و قانون حاکمیت اقویا بر روابط بین‌الملل حاکم است. عصری که فرایندهای استعمار مستقیم و مرکانتیلیسم را گذارنده است، نئومرکانتیلیسم به گونه‌ای عمل می‌کند، که یک کشور در مقام بازیگر مستقل در عرصه جهانی به دلایل داخلی و براساس عنصر حاکمیت ملی، که قانون و حقوق بین‌الملل برایش تعریف کرده، تمایلی به ورود یا ادامه همکاری با میلیتاریسم تجاری آمریکا را به‌عنوان قدرتی فرماندهی نداشته باشد، با انگ حمایت از تروریسم و رادیکالیسم اسلامی در انزوای سیاسی از سوی همسایگان و نیز متحدین خود قرار می‌گیرد و از قطار تبادلات عادی دیپلماتیک خارج شده و موجودیت خود را در معرض مخاطره می‌یابد. تردید قطر در پذیرش قراردادهای خرید سلاح از آمریکا چنین سرنوشتی برایش رقم زد. نئومرکانتیلیسم آمریکا به‌عنوان طرحی استراتژیک، صدها مسئله توانست مواضع ج.ا.ا. را به‌عنوان دوست قطر پررنگ سازد. جایی که همه کشورهای هم‌کیش و عرب منطقه به‌عنوان جبهه پان‌عربیسم و در جایگاه شورای همکاری خلیج فارس از حمایتش روی برتافتند، دستگاه سیاست خارجی ج.ا.ا. تمام قد پشتیبانی‌اش را از این کشور اعلام نمود. به‌عنوان مثال با اعلام آمادگی خود در خصوص وارد کردن مواد غذایی و آب و دارو، اقدامات ضد تحریمی علیه قطر را کلید زد. هرچند به دلیل کوتاه آمدن در برابر این همه‌ها و پذیرش اجباری قراردادها توسط قطر، این حمایت بطور کامل زمینه اجرا پیدا نکرد، اما هم ادعای امنیت‌زایی آمریکا در منطقه زیرسؤال قرار گرفت و هم توجه کشورها به دیپلماسی انسان‌دوستانه و صادقانه ج.ا.ا. معطوف گردید. دوستی قطر با ایران که ریشه در تاریخ دارد، دلیل دیگری را برای حیات خود تجربه نمود. در مورد شرایط پیش‌آمده در بحران تابستان ۲۰۱۷ تحلیل‌های متفاوتی از سوی اتاق‌های فکر و نویسندگان عرب مطرح شد. آنان بر این موضوع متفق‌القول بودند که عدم پذیرش قراردادهای تسلیحاتی توسط قطر چنین مسأله‌ای را به بار آورد:

ریاست جمهوری ترامپ فصل جدیدی را در مناسبات قطر با غرب گشود و قطر به‌عنوان حامی تروریست، دوست حماس، ایران، اخوان المسلمین، مدافع طالبان و داعش مورد نکوهش قرار گرفت! سفر دونالد ترامپ در ژوئن ۲۰۱۷ بدنبال انعقاد قراردادهای سنگین برای فروش

تسلیمات به کشورهای عرب منطقه و بویژه عربستان، تبعاتی سنگینی را برای قطر به دنبال داشت. به‌طوریکه این سخنان ترامپ در صدر اخبار قرار گرفته و روابط کشورهای منطقه را با چالش مواجه ساخت. وی چنین اظهار نمود: «قطر باید حمایت از تروریسم را فوراً متوقف کند. متأسفانه دولت قطر در طول تاریخ حمایت بالایی از تروریسم داشته است. ما با تیلرسون و دیگر ژنرال‌ها و کادر نظامی به این نتیجه رسیدیم که زمان دعوت از قطر برای توقف حمایت از تروریسم فرارسیده است. کشورهای کوچک غنی از نفت و گاز در حوزه خلیج فارس هم باید به این حمایت از تروریسم پایان دهند. می‌خواهم از همه کشورها درخواست کنم هرچه سریع‌تر حمایت از تروریسم و آموزش کشتار به مردم را متوقف کنند. من در نشستم با بیش از پنجاه رهبر از کشورهای عربی و اسلامی در ریاض که نشستی منحصر به فرد در تاریخ جهان است، درباره توقف حمایت از تروریسم در زمینه‌های مالی، نظامی و لجستیکی به توافق رسیدیم. برخی از کشورها با من درباره رویارویی قطر در ادامه عملکردش صحبت کرده‌اند، لذا باید به این تصمیم برسیم که آیا می‌خواهیم با قطر رویاروشویم یا در نهایت راهی دشوارتر یعنی اقدامات ضروری را انتخاب کنیم. این جزء اولویت‌های اصلی من است. چرا که یکی از وظایف اولیه من به عنوان رئیس جمهور حفظ امنیت شهروندان کشورم و شکست داعش و سازمان‌های تروریستی دیگر است که در کمپین‌هایم بسیار بر آن تأکید کردم. از سوی دیگر عربستان، بحرین و امارات متحده عربی با استقبال از این اظهارات بر توقف حمایت‌های قطر از تروریسم تأکید کردند. بنابه گفته مقام عربستانی مبارزه با تروریسم و تندروری نیازمند اقدام فوری و جدی و قطع تمامی منابع حمایت از آنست. بحرین نیز ادعا کرد این موضع‌گیری جدی ترامپ در راستای تلاش برای مبارزه با تروریسم است و اصرار شدید آن بر ادامه مبارزه با انواع تروریسم بوده و همبستگی بین‌المللی را برای نابودی این خطر منعکس می‌کند.» (ایسنا، ۹۶/۳/۲۰)

اما بحران پیش آمده در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بر سر قطر، حمایت این کشور از اخوان المسلمین یا دوستی با ایران یا اظهارات اخیر شیخ تمیم، امیر قطر نیست. دلیل اصلی این بحران برخلاف آن چیزی است که رسانه‌ها یا شبکه‌های اجتماعی می‌گویند. هر چه هم گفته می‌شود چیزی نیست جز بمب صوتی برای ایجاد گردوخاک با هدف مخفی نگه‌داشتن دلیل اصلی. همیشه گفته شده که دلایل اصلی اختلاف در جهان سیاست اکثراً منافع اقتصادی است. اختلاف قطر و عربستان نیز جز این نیست، این اختلاف بعد از سفر ترامپ به خاورمیانه به وجود آمد که گفته شد عده‌ای از قرارداد حدود پانصد میلیارد دلاری عربستان برآشفتمند. واقعیتش این است که این رقم، رقم واقعی نیست، چرا که ترامپ قبل از سفرش به عربستان از سه

کشور عربی حوزه خلیج فارس خواسته بود که چیزی در حدود یک و نیم تریلیون دلار (۱۵۰۰ میلیارد دلار آمریکا) قرارداد امضا شود و قبل از سفرش به منطقه فاکتور آن را روی میز گذاشته- شود. یعنی قبل از این که ترامپ ریاض را ترک کند. همچنین ترامپ فردی پراگماتیک است و دنبال بازگشت همه چیز برای ملت امریکاست و اعتقاد دارد که این مبلغ عظیم می تواند به تقویت اقتصاد امریکا کمک کند، او خوب می داند که پول برای ملت امریکا از هر چیزی مهمتر است، این چیزی است که خود ترامپ در تویتر خود نیز به آن اشاره کرد و گفت «برایتان صدها میلیارد دلار از خاورمیانه آوردم، کار، کار، کار». ترامپ همچنین می خواهد مخالفان داخلی خود را ساکت کند و بگوید که دستاوردهای اقتصادی داشته که پیش از این هیچ رئیس جمهوری نداشته است، به گونه ای که در چهار ماه ابتدای آغاز به کارش اینقدر توانسته قراردادهای مالی امضا کند- سه کشور عربی قطر و امارات و عربستان خود را ملزم کرده بودند که این مبلغ را بپردازند. حالا چرا فقط این سه کشور؟ برای این که در هیچکدام از کشورهای دیگر پایگاه های امریکا اینقدر بزرگ نیستند و صدها هزار نفر از نیروهای دریایی در آنها بسر نمی برند. توافقی از سوی این سه کشور حاصل شده بود که هر کدام سهم خود را با پرداخت بخشی از این پول بپردازد. باید گفت این سهم، برای این است که آنها این پول را در برابر حمایت امریکا برای حفظ کرسی قدرتشان می دهند. اما چه اتفاقی افتاد که همه چیز را به هم ریخت. قطر از وعده خود برای پرداخت سهمش سر باز زد و این مسأله باعث عصبانیت عربستان سعودی و امارات شد که سبب شد خودشان شخصاً به فکر انتقام گرفتن از امیر قطر بیفتند. برای همین از زبان او حرف جعل کردند و رسانه های حکومتی قطر هک شدند و حمله وحشتناک رسانه ای علیه قطر به راه افتاد. طبیعی است که این سه کشور نمی توانند درباره دلایل اصلی این بحران صحبت کنند، چرا که دچار تنگنای شدیدی می شوند که تریلیون ها دلار صرف آن کرده اند. این رقم بالایی است و بیشتر از بودجه هر سه کشور در مجموع است. اظهار نظر درباره دلایل اصلی این تنش باعث می شود که اقتصاد این سه کشور در مسلخ قرار بگیرد، سهام بازارهای بورس آنها سقوط سختی کند و سرمایه گذاران سرمایه های خود را از دست بدهند و ثروتمندان پول های خود را خارج کنند و همگی به خارج پناهنده شوند، چنین اتفاقی می تواند امنیت ملی این سه کشور را به خطر بیندازد و آنها را با سختی های بسیاری مواجه کند، به خصوص که نمی توانند هیچ دلیل قانع کننده- ای برای دادن چنین مبلغ سرسام آوری به سرور امریکایی خود ارائه دهند. آن چه خشم امریکا از قطر را بعد از ترک ریاض توسط ترامپ تأیید می کند، حمله سیاستمداران آمریکایی به قطر بدون هشدار قبلی است، به گونه ای که بعضی از آنها تهدید کرده اند که پایگاه نظامی آمریکایی العدید

را از دوحه به کشور دیگری در خلیج فارس یا به اردن منتقل می‌کنند. البته قابل درک است که قطر امکان پرداخت چنین مبلغی به آمریکا را نداشت. البته قطر نگفت نمی‌پردازد بلکه خواست از پرداخت آن شانه‌خالی کند و این مسأله سبب عصبانیت همسایگان عرب شد، آنها احساس کردند که امیر قطر آنها را فریب داده و به مسخره گرفته است برای همین حمله شدیدی را علیه او آغاز کرده‌اند و تلاش می‌کنند که در اعمال اقدامات تلافی‌جویانه عجله‌کنند مبادا دلیل اصلی فاش شود. همچنین یکی از تحلیلگران عرب معتقد است: "به‌هیچ‌وجه عاقلانه نیست که امارات و عربستان تنها سه روز قبل از اعمال اقدامات تنبیهی از اتحاد قطر با ایران مطلع شده باشند و فکر هم نمی‌کنم که آنها نمی‌دانستند که قطر با اخوان المسلمین ارتباط داشته و تنها دو سه ماه است از این واقعیت آگاه شده باشند، این قدر ساده نیستیم که باور کنیم دلیل اصلی این اختلاف نزدیکی ایرانی-قطری است، چرا که این واقعیتی مسلم است و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس آن را از سال‌ها پیش می‌دانستند و چیز جدیدی نیست و گرنه چرا از امیر کویت که از رئیس جمهوری ایران استقبال می‌کند و برایش مراسم استقبال رسمی برگزار می‌کند و در مراسم-ها از دیدنش خوشحال می‌شود، عصبانی نمی‌شوند؟ چرا کسی از امارات عصبانی نمی‌شود که مبادلات تجاری‌اش با ایران به شش میلیارد دلار رسیده است؟ چرا از حکومت پادشاهی عمان که متحد ایران است و روابط استثنائی با آن دارد عصبانی نمی‌شوند؟ همه این کشورها عضو شورای همکاری خلیج فارس هستند و همه آنها بر سر همین توافقات دور هم جمع می‌شوند. چرا فقط باید از قطر عصبانی شوند؟ این دلیل اصلی این اختلاف است و هیچ ربطی چه دور چه نزدیک به ایران یا به اخوان و حتی به حماس و غیره ندارد. بلکه دلیل اصلی خشم از امیر قطر، نقض وعده‌ای است که از قبل داده؛ برای این که سهم خود را به سرور امریکایی نداده است. وزیر امور خارجه قطر در حال رایزنی با همتای امریکایی‌اش است تا شاید راه حلی برای این بحران بیابد، قطعاً راه حل، پرداخت سهم قطر مثل دیگران است. (جنات، ۲۰۱۷) که البته قطر بالاخره ترجیح داد با مذاکره و اعزام هیات دیپلماتیک به واشنگتن راه برون رفتی را از این بحران استراتژیک با همسایگان و نیز با دولت ترامپ بیابد و به این فصل تلخ در تاریخ سیاست خارجی خود خاتمه دهد.

در نهایت موضع واشنگتن در قبال بحران دیپلماتیک قطر که در ابتدا دوگانه و غیرشفاف بود، با بروز نشانه‌هایی مبنی بر جدی بودن آن، تنها به فاصله چند روز به انسجام گرایید و تلاش‌های فراوانی از سوی مقامات این کشور به منظور حل بحران صورت پذیرفت که نشان از اهمیت قطر برای طرح‌های استراتژیک ایالات متحده در منطقه دارد. این اهمیت نه صرفاً به دلیل میزبانی قطر

از پایگاه‌های هوایی و مراکز فرماندهی نظامی ارتش ایالات متحده و یا سایر همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی میان این دو کشور است بلکه در سطحی وسیع‌تر، به ضرورت حفظ انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس به منظور پیشبرد اهداف درازمدت و اشنگتن در منطقه بازمی‌گردد. به همین دلیل، امکان تهدید منافع استراتژیک ایالات متحده در خلیج فارس و در سطحی فراتر، در کل خاورمیانه، تحت تأثیر بحران دیپلماتیک قطر قویاً وجود داشت. این بحران در عین حال می‌تواند به دلیل تضاد ماهوی طرح‌های استراتژیک ایالات متحده با اهداف منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، حاوی منافی برای تهران باشد. (شادلو و سایرین، ۱۳۹۸: ۱۶۰)

در عین حال فقدان رویکرد متحد شورای همکاری خلیج فارس در قبال موضوعات داخلی و منطقه‌ای، بحران و بی‌اعتمادی را در تمام سطوح هیأت حاکمه شورای همکاری خلیج فارس ایجاد کرده‌است. بحران دیپلماتیک قطر نشان می‌دهد که چگونه فقدان سیاست‌گذاری منسجم می‌تواند سازمانی منطقه‌ای یا بین‌المللی را به زانو بنشاند. (Knight: 2013:4)

نتیجه‌گیری

موقعیت استراتژیک و اقتصادی، شرایط ویژه‌ای است که در دوران پساکمونیسم، انگیزه ایالات متحده را برای تمرکز و سرمایه‌گذاری در امیرنشین قطر تشدید کرده‌است. سیاست خارجی این ابرقدرت که بر رویکرد رئالیسم مبتنی است، در راستای تحقق منابع ملی خود، بکارگیری هرگونه ابزاری - به‌ویژه بکارگیری راهبردهای نظامی - را موجه قلمداد می‌کند. بزرگنمایی اختلافات همسایگان به شکل تهدید امنیتی برای قطر از جمله طرح موضوع ایران - هراسی در منطقه از یک سو و مقابله با خطر تروریسم از سوی دیگر، علاوه بر دامن زدن به واگرایی منطقه‌ای، سرنوشت دیگری را هم برای منطقه دربر خواهد داشت. این نتیجه زمانی نمود می‌یابد که منافع اقتصادی ایالات متحده بر اساس سیاست نئومرکانتیلیسم بنا به دلایل متفاوت تأمین نگردد. آن وقت است که سیاست اتکا به ابرقدرت فرامنطقه‌ای برای ایجاد امنیت در منطقه باید بیشتر از سوی حکام عرب مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. رهبران قطری همواره بر این باور بودند که در صورت مورد تهاجم قرار گرفتن سرزمین‌شان از ناحیه یک دولت قدرتمند خارجی به تنهایی قادر به دفاع نیستند و اعتماد به آمریکا تنها گزینه برای آنهاست، تعلل در انعقاد قرارداد خرید تسلیحات از در ژوئن ۲۰۱۷، منجر به این موضوع شد که ترامپ از قطر به عنوان حامی تروریسم نام برد و این امیرنشین کوچک را در انزوای سیاسی قرار داد. این در حالی است که اسناد و گزارشات انتشار یافته در اندیشه‌های غربی، قطر را یکی از شرکای منطقه‌ای معرفی می‌نمایند. استقرار بزرگترین پایگاه نظامی خاورمیانه در قطر، انعقاد قراردادهای نظامی، قراردادن

در مجموعه سامانه سپر دفاعی موشکی، میزبانی از برنامه‌های مربوط به ناتو مانند طرح ابتکار همکاری استانبول، مهر تأییدی بر اسناد و گزارشات مذکور است. اینکه قطر به‌عنوان شریک سیاسی و اقتصادی آیا حامی تروریسم بوده است یا خیر، موضوعی علیحده است که نیاز به تحقیق و بررسی دارد. ولی پاسخ اینکه چرا قطر یکباره آماج تبلیغاتی و تهدید آمریکا و دوستان منطقه-ایش واقع گردید، به باور بسیاری از ناظران به منافع ملی ایالات متحده برگرفته از رئالیسم و نئومرکانتیلیسم حاکم بر سیاست خارجی آمریکا بازمی‌گردد. قطعاً آینده، دلایل متقن‌تری را در این باب بدست خواهد داد. پس نتیجه مهمی که به استناد یافته‌ها و مصادیق ارائه شده می‌توان اتخاذ نمود، تأیید فرضیه مبنی بر تأثیر اقدامات و سیاست‌های نئومرکانتیلیسم ایالات متحده در منطقه استراتژیک خلیج فارس می‌باشد که موجبات ایجاد بحران دیپلماتیک قطر را در تابستان ۲۰۱۷ فراهم آورد. از این رهگذر جمهوری اسلامی ایران از جمله معدود کشورهای حامی قطر در این تنگنای سیاسی بوده است. سیاست خارجی ج.ا.ا. ایران که امنیت منطقه‌ای را بدون مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌داند، همواره در شرایط بحران، دعوی خود را بر پشتیبانی از همسایگان ثابت نموده است. اگرچه ارزیابی قطر از مواضع ایران به دلیل ترس از آمریکا به وضوح ابراز نگردید، ولی دستکم در مورد درستی ادعای این ابرقدرت برای امنیت‌زایی منطقه‌ای دچار تردید شد. تردیدی که می‌تواند چشم سایر کشورهای عرب منطقه را بروی واقعیات بگشاید. تمایل سیاسی قطر به ایران نتیجه بلافصل آشکار شدن ماهیت نئومرکانتیلیسم سیاست آمریکا در منطقه از یکسو و تلاش‌های ایران برای همگرا نمودن سیستم امنیتی منطقه‌ای از دیگر سو می‌باشد.

منابع و مآخذ:

- احمد، ضیاء الدین (۱۳۶۵). **نگاهی به جنبش ناسیونالیسم عرب**، ترجمه حیدر بوذرجمهر، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). **روابط خارجی ایران**، تهران، قومس.
- اسدی، بیژن (۱۳۹۳). **خلیج فارس و مسائل آن**، تهران، سمت.
- اسمیت، استیو (۱۳۹۴). **سیاست خارجی، نظریه‌ها، بازیگران و موارد مطالعاتی**، تهران، سمت.
- مامی، محمدعلی (۱۳۸۹). **عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- امین، عبدالامیر (۱۳۷۰). **منافع بریتانیا در خلیج فارس**، ترجمه علی رجبی بزدی، تهران، امیرکبیر.
- امینی، محمداسماعیل (۱۳۸۷). «بررسی جایگاه استراتژیک اسرائیل در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا»، **روزنامه ایران**، ۲۲ تیر، ۴.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱). **شیر و عقاب**، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، فاخته.
- ثقفی عامری، ناصر الف. (۱۳۸۶). «ناتوی جدید در معادلات بین‌المللی»، **مجموعه مقالات ناتو و محیط امنیتی ایران**، (۱)، صص ۱۵-۲۹.
- ثقفی عامری، ناصر ب. (۱۳۸۶). «حضور ناتو در افغانستان»، **مجموعه مقالات ناتو و محیط امنیتی ایران**، (۱)، صص ۱۷۷-۱۷۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سعیدجلال؛ رضایی، نیما (۱۳۹۶). بررسی کنش‌گفتاری امنیتی کردن انقلاب اسلامی توسط رؤسای جمهور ایالات متحده، **رهیافت انقلاب اسلامی**، (۴۱)، صص: ۲۶-۳.
- رخس، سودابه الف. (۱۳۹۰). «ایران‌هراسی در منطقه بهانه‌ای برای فروش تسلیحات آمریکایی»، **ملت ما**، (۲۴)، صص ۴-۷.
- رخس، سودابه ب. (۱۳۹۰). «پایگاه‌های نظامی در همسایگی ایران گزارشی از گستردگی پایگاه‌های در اطراف ایران»، **ملت ما**، (۳۶)، صص ۹-۵.
- جعفری، علی (۱۳۹۳). **ناتو در خاورمیانه و خلیج فارس: منافع و امنیت ملی ج.ا.ا.**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جنات، هدی (۱۳۹۶). «دلیل اصلی خشم از قطر که قبلاً نشنیده اید»، ترجمه علی موسوی خلخالی، **دیپلماسی ایرانی**، قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir>
- حیدری، جهانگیر (۱۳۹۳). «تحلیل عوامل مؤثر بر پوشش‌های ژئوپولیتیک قطر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران»، **مطالعات سیاسی جهان اسلام**، (۱۲)، صص ۶۶-۳۷.
- **خبرگزاری ایسنا** (۱۳۹۶). ترامپ: قطر حمایت از «تروریسم» را فوراً متوقف کند، ۲۰ خرداد.
- ژید، شارل (۱۳۷۰). **تاریخ عقاید اقتصادی**، ترجمه کریم سنجابی، تهران، دانشگاه تهران.
- سهرابی، عبدا... (۱۳۹۲). **قطر**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شادلو، شیده (۱۳۹۳). بررسی حمله‌ی عربستان به یمن (بعنوان بحران اخیر منطقه‌ی خلیج فارس)، با تأکید بر موازین حقوق بین‌الملل، **مطالعات خلیج فارس** (۱)، صص ۷۲-۵۴.
- شادلو، شیده؛ کاویانی، رضا؛ عبایی کوپایی، محمود (۱۳۹۸). بحران دیپلماتیک قطر و تضعیف طرح‌های استراتژیک آمریکا در خلیج فارس، **امنیت پژوهی**، ش ۶۵: ۱۸۳-۱۵۹.
- شهایی، سیف‌الرضا (۱۳۸۶). **دیدگاه‌های شورای همکاری خلیج فارس**، تهران، اطلاعات.
- طباطبایی، سعیدمحمد (۱۳۹۳). «تحول مفهوم امنیت در ناتو پس از جنگ سرد براساس مکتب کپنهاگ»، **مطالعات راهبردی جهانی شدن**، (۵)، صص ۴۳-۷.
- عبدالله پور، محمدرضا؛ آذربون، سیف‌اله (۱۳۹۸). تقابل استراتژیک میدان‌های منطقه‌ای در بحران سوریه، **رهیافت انقلاب اسلامی**، (۴۷)، صص ۱۳-۰-۱۰۷.
- عبداللهی‌نژاد، محمد شمس‌الدین؛ منقی، ابراهیم (۱۳۹۸). واکاو‌اندیشه مقاومت ج.ا.ا. در برابر ایالات متحده آمریکا، **رهیافت انقلاب اسلامی**، (۴۶)، صص ۲۲-۳.
- عسگری، مهدی (۱۳۹۶). تبیین معمای امنیتی خاورمیانه و امکان همکاری امنیتی ایران و غرب، **رهیافت انقلاب اسلامی**، (۴۱)، صص ۱۱۵-۱۳۲.
- علایی، حسین (۱۳۸۸). «تأثیر پیمان آتلانتیک شمالی بر امنیت ملی ج.ا.ا.»، **جغرافیا**، (۲۳)، صص ۱۶۲-۱۴۹.
- معاونت امور حقوقی و مجلس نهاد ریاست جمهوری (۱۳۸۱). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- قدیری اصل، باقر (۱۳۶۴). **سیر اندیشه‌های اقتصادی**، تهران، دانشگاه تهران.
- گزانشکی، یوئل (۱۳۹۳). «ایران بالستیک می‌شود»، **ایران رصد**، (۳)، صص ۴۷-۴۵.
- منقی، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۰). «امنیت‌سازی در عصر نئومکانیسم اقتصادی»، **آفاق امنیت**، (۱۰)، صص ۱۱۹-۱۰۱.
- منقی، سمیرا (۱۳۹۷). تبیین کارایی تحریم‌های اقتصادی وضع شده علیه جمهوری اسلامی ایران از منظر اقتصاد سیاسی، **رهیافت انقلاب اسلامی**، شماره ۴۲: صص ۱۰۶-۸۹.
- مرادی، داود (۱۳۸۰). «از جنگ‌های صلیبی تا ۱۱ سپتامبر و پس از آن»، **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس** دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- سعودی، حیدرعلی (۱۳۹۷). «فرهنگ راهبردی آمریکا و امنیتی‌سازی مجدد ایران در دوره ترامپ»، **امنیت پژوهی**، ش ۶۱: ۱۳۶-۱۱۵.

Model of grand Strategy Formation, **Review of International Studies**, No 1: 117-143.

-Knight, Michael (2013) Rising to Iran Challenge, **GCC military capability and US security cooperation**, USA: Washington Institute for near east policy.

-Legrenzi, Matteo (2007). "NATO in the Gulf", **Middle East Policy**. (14).5, P.P. 69-75.

-Lynch, M. (2017), "Three big lessons of the Qatar crisis", **Washington Post**, 14 July, Available:

<https://www.washingtonpost.com/news/monkey-cage/wp/2017/07/14/three-big-lessons-of-the-qatar-crisis>

-Mankoff, Jeffery (2012). "The politics of USA, Missile Defense Cooperation with Europe and Russia", **International Affairs**. (88)18. P.P. 335-350.

-Mankoff, Jeffery (2012) The politics of USA, Missile Defense Cooperation with Europe and Russia, **International Affairs**, Vol 88: 335-350

-Mearsheimer's Interview , available at: www.lobeloge.com

-Mellisen, J (2005) The new public diplomacy, **Soft Power in International Relations**, UK: Palgrave

-Mojtahed-Zadeh, Pirouz (1990), **Political Geography of the Strait of Hormuz**, London: SOAS.

-Povel ,Barry & Saab , Bilal (2015) **Artful Balance: Future US Strategy and Force Posture in the Gulf**, USA: Atlantic Council

-Powers, Shawn (1991). **The Geopolitics of the News: The Case of the Al Jazeera Network**, USA, University of Southern California.

-Shadloo, Shideh, Kaviani. Reza (2017).factors concerning the phenomenon of Pan-Arabism in Iran, **International Journal of Political Science**, No: 3, 71-81.

-**SIPRI Military report** (2011).

-Soltani, Fakhredin (2010). Foreign Policy of Iran after Islamic Revolution, **Journal of politics and law**, No. 2:199-206.

- **White House**, Fact Sheet: The Istanbul Cooperation Initiative, June 2004 Available at: <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/>

-هادیان، حمید(۱۳۸۶).«ناتو و خاورمیانه»، **ناتو و محیط امنیتی ایران**.(۱)، صص ۱۱۱-۱۳۵.

-**Al Arabiya English** (2017) Pentagon: Iran Is the Biggest Security Threat to the Region's Stability, 10march

-Burton, A (1994), **Burdens of History: British Feminists, Indian, Women, and Imperial Culture**, USA, University of North Carolina press.

-Cordesman, Anthony H (2015), "Military Spending and Arms Sales in the Gulf", **Center for Strategic and International Studies** (CSIS) April 28, 2015

-**Euronews** (2017) Report: Donald Trump says it is Time to call on Qatar to end its Funding on Terrorism, 9 June.

-**Foxnews** (2017) Report: Donald Trump sings \$ 110 billion arms Deal with Saudi Arabia, May

-Friedman, George (2015) **The Middle Eastern Balance of Power Matures**, Geopolitical weekly, date:31 March

-Gasiorowski, Mark (2007); The New Aggressiveness in Iran s Foreign Policy, **Middle East Policy**, No.2.

-Hildreth, Steve (2010). **Missile Defense and NATO Lisbon Submit**, USA, Congressional Research Service.

-Halliday, Fred (2005) Middle East in International Relations: **Power, Politics and Ideology** (The Contemporary Middle East), UK: Cambridge University Press

-Kaabi, Yousef (2011). **The Iranian Century: The Tension between Iran and the Gulf State**, USA, Naval Postgraduate School.

-Kamrava, Mehran (2013). **Qatar, Small state, big politics**, USA : Cornell University Press.

-Karil, Terry Lynn (2014) Oil- led Development: Social, Political, Economic consequences, **Encyclopedia of Energy**, Vol 14.

-Khatib, Lina (2013) Qatar's foreign policy: the limits of pragmatism, **International Affairs**, Vol, 98, No2

-Kinnimont, Jane (2015) Iran and GCC, Royal Institute of International Affairs.

-Kitchen, Nicholas (2010) **Systemic Pressures and Domestic Idea**: A Neoclassical Realist